



کس ز جاست ابوالمو
 فخر چو کس گفت که زین مبارک
 و وضع یکم و از سجدی و کس العلم یک
 ارشاد شده و از سجدی و کس العلم یک
 الا هم اعنی الخو و علی کس
 علی بن ابی طالب علیه السلام است
 و نقد این تفصیل است و اشاره است
 الی این که حضرت و اشارة است
 چون آن مقدم باشد و اوضاع
 بعد از مولوی نور علی سکرانند

تفاوت تصرف در اسم اندک باشد چون رجل بر جلان رجال
رجل بر جمل و تصرف فعل بیشتر باشد چون ضرب ضارب و الی آخره
و یضرب یضربان یضربون تا آخر و تصرف در حرف نباشد که
در حرف تصرف نیست فصل اسم راسته بناست ثلاثی و رباعی
و خماسی و بر یکی ازین بنا بر دو وجه است یکی مجرور از و یا یعنی مجرور
حروف می اصلی باشد و دیگر ضریفیه که در وی حرف زاید یا
و فعل را دو بناست ثلاثی و رباعی و بر یکی ازین دو بنا مجرور باشد
و ضریفیه بر آن قیاس که دانسته شد در اسم فصل میزان در
شناختن حروف اصلی از حروف زائده فاعلین و لام است پس
چهرنی که در مقابل یکی ازین حروف نشسته باشد اصلی بود چون رجل
که بروزن فعل است فاعله که بروزن فعل است و هر حرفی که در
مقابل اینها نباشد زائده بود چون ضارب و ناصبه که بروزن فاعل
است و ناصبه و یطلب که بروزن فعل است و در بنابر رباعی اسم
سجل لام میبار مکرر شود و در خماسی هم دو با حینا نکه معلوم گردد
فصل اسم ثلاثی مجرور از ده صیغه است فلس فم فیس کف

تصرف در اسم اندک باشد چون رجل بر جلان رجال
رجل بر جمل و تصرف فعل بیشتر باشد چون ضرب ضارب و الی آخره
و یضرب یضربان یضربون تا آخر و تصرف در حرف نباشد که
در حرف تصرف نیست فصل اسم راسته بناست ثلاثی و رباعی
و خماسی و بر یکی ازین بنا بر دو وجه است یکی مجرور از و یا یعنی مجرور
حروف می اصلی باشد و دیگر ضریفیه که در وی حرف زاید یا
و فعل را دو بناست ثلاثی و رباعی و بر یکی ازین دو بنا مجرور باشد
و ضریفیه بر آن قیاس که دانسته شد در اسم فصل میزان در
شناختن حروف اصلی از حروف زائده فاعلین و لام است پس
چهرنی که در مقابل یکی ازین حروف نشسته باشد اصلی بود چون رجل
که بروزن فعل است فاعله که بروزن فعل است و هر حرفی که در
مقابل اینها نباشد زائده بود چون ضارب و ناصبه که بروزن فاعل
است و ناصبه و یطلب که بروزن فعل است و در بنابر رباعی اسم
سجل لام میبار مکرر شود و در خماسی هم دو با حینا نکه معلوم گردد
فصل اسم ثلاثی مجرور از ده صیغه است فلس فم فیس کف

تفاوت تصرف در اسم اندک باشد چون رجل بر جلان رجال

رجل بر جمل و تصرف فعل بیشتر باشد چون ضرب ضارب و الی آخره

و این حروف راز و اید را بخوانند و این حروف مفتوح باشند
در چهار باب که ماضی آن چهار حرفی بود **فَعَلَ** **فَعِلَ** **فَعُلَ** **فَعِلَ**
فَاعِلٌ **فَاعِلٌ** **فَعِلَ** **فَعِلَ** که درین چهار باب مضموم باشد اید
و فعل مستقبل بمعنی حال استقبال آید چنانکه گوی آنصرا بی کم
و یکم و بگاه در وی لام مفتوح در آید معنی حال را بود چون
لَيَقْرَبُ آیینی نیزند آن یکم و دانی لیجری **لَا** اید و اگر سین باشد
در آید چون **يَقْرَبُ** و سوف **يُقَرَّبُ** استقبال را بود یعنی قریب است که بای
خواهد کرد و فصل **ج** آنکه **الف** در نصرا علامت تشبیه مذکور و ضمیر فاعل
او و او در نصرا علامت جمع مذکور و ضمیر فاعلست تا می ساکن در نصرت
علامت تانیث فاعلست و ضمیر فاعلست و **الف** در نصرا علامت
تشبیه منون و ضمیر فاعلست و تا علامت تانیث است و **نون**
فَصْران علامت جمع منون غائب است و ضمیر فاعلست
و تا می مفتوح در نصرت ضمیر واحد مخاطب مذکور و فاعل فعل است
و تا می محسوسه در نصرت ضمیر واحد مخاطب منون و فاعل فعل است
و تا در نصرت **ک** گاه ضمیر تشبیه مخاطب مذکور است و گاه ضمیر تشبیه مخاطب منون

و این حروف راز و اید را بخوانند و این حروف مفتوح باشند
در چهار باب که ماضی آن چهار حرفی بود **فَعَلَ** **فَعِلَ** **فَعُلَ** **فَعِلَ**
فَاعِلٌ **فَاعِلٌ** **فَعِلَ** **فَعِلَ** که درین چهار باب مضموم باشد اید
و فعل مستقبل بمعنی حال استقبال آید چنانکه گوی آنصرا بی کم
و یکم و بگاه در وی لام مفتوح در آید معنی حال را بود چون
لَيَقْرَبُ آیینی نیزند آن یکم و دانی لیجری **لَا** اید و اگر سین باشد
در آید چون **يَقْرَبُ** و سوف **يُقَرَّبُ** استقبال را بود یعنی قریب است که بای
خواهد کرد و فصل **ج** آنکه **الف** در نصرا علامت تشبیه مذکور و ضمیر فاعل
او و او در نصرا علامت جمع مذکور و ضمیر فاعلست تا می ساکن در نصرت
علامت تانیث فاعلست و ضمیر فاعلست و **الف** در نصرا علامت
تشبیه منون و ضمیر فاعلست و تا علامت تانیث است و **نون**
فَصْران علامت جمع منون غائب است و ضمیر فاعلست
و تا می مفتوح در نصرت ضمیر واحد مخاطب مذکور و فاعل فعل است
و تا می محسوسه در نصرت ضمیر واحد مخاطب منون و فاعل فعل است
و تا در نصرت **ک** گاه ضمیر تشبیه مخاطب مذکور است و گاه ضمیر تشبیه مخاطب منون

و این حروف راز و اید را بخوانند و این حروف مفتوح باشند
در چهار باب که ماضی آن چهار حرفی بود **فَعَلَ** **فَعِلَ** **فَعُلَ** **فَعِلَ**
فَاعِلٌ **فَاعِلٌ** **فَعِلَ** **فَعِلَ** که درین چهار باب مضموم باشد اید
و فعل مستقبل بمعنی حال استقبال آید چنانکه گوی آنصرا بی کم
و یکم و بگاه در وی لام مفتوح در آید معنی حال را بود چون
لَيَقْرَبُ آیینی نیزند آن یکم و دانی لیجری **لَا** اید و اگر سین باشد
در آید چون **يَقْرَبُ** و سوف **يُقَرَّبُ** استقبال را بود یعنی قریب است که بای
خواهد کرد و فصل **ج** آنکه **الف** در نصرا علامت تشبیه مذکور و ضمیر فاعل
او و او در نصرا علامت جمع مذکور و ضمیر فاعلست تا می ساکن در نصرت
علامت تانیث فاعلست و ضمیر فاعلست و **الف** در نصرا علامت
تشبیه منون و ضمیر فاعلست و تا علامت تانیث است و **نون**
فَصْران علامت جمع منون غائب است و ضمیر فاعلست
و تا می مفتوح در نصرت ضمیر واحد مخاطب مذکور و فاعل فعل است
و تا می محسوسه در نصرت ضمیر واحد مخاطب منون و فاعل فعل است
و تا در نصرت **ک** گاه ضمیر تشبیه مخاطب مذکور است و گاه ضمیر تشبیه مخاطب منون

[illegible]

و فاعل فعل است و تم در نصرت ضمیر جمع مخاطب مکرر فاعل فعل است
و تن در نصرت ضمیر جمع مخاطب مکرر و فاعل فعل است و مای مضمر
نصرت ضمیر واحد مکرر است خواه ذکر خواه مکرر و فاعل فعل است
و نصرت ضمیر مکرر با غیر است خواه تشبیه خواه جمع خواه ذکر خواه مکرر
و فاعل فعل است و فاعل نصرت شاید که ظاهر باشد چون نصرت
و نصرت بند و شاید که ضمیر تتر باشد چون نصرت نصرت بود و نصرت
ای می یارید حرف استقبال علامت غیبت است و یا نصرت
نیز علامت غیبت و حرف استقبال است و الف علامت تشبیه ذکر و ضمیر
فاعل است و نون در عوض فاعل است که در واحد بود یعنی نصرت و یا در
نصرت نیز علامت غیبت است و حرف استقبال و او ضمیر جمع ذکر است
و فاعل فعل نون در وی عوض فاعل است که در نصرت بود و این ضمیر
است برای متابعت و او است و ما و نصرت و نصرت علامت
غیبت و حرف استقبال و الف علامت تشبیه مکرر و ضمیر فعل است
و نون عوض فاعل است که در واحد بود یعنی در نصرت و یا در نصرت
غیبت و حرف استقبال است و نون ضمیر جمع مکرر فاعل

نیز کہ در اول است

موفق و نایب خود از دستخیزان است که در این راه به یاری می رسد و اینست که در این راه به یاری می رسد و اینست که در این راه به یاری می رسد

[illegible][illegible]

زید و تضرعند و شاید که ستر باشد چون زید یضرائی میزند
تضرای ہی فصل بد آنکه چون فعل مستقبل حرف ناصبه یعنی ان
ولن واژن وکی در آید منصوب گردد چنانکه ان طلب ولن اطلب
واذن اطلب وکی اطلب و نوها یک عوض فعلی است ساکنه
بنصبی لن یطلبوا لن یطلبوا لن یطلبوا لن یطلبوا
یطلبون و تطعن بر حال خود باشد که ضمیر علی است اگر حرف
جائزه فعل مستقبل در آید حرکت آخر پنج لفظ بقیه و یطاب احد کرعا
و تطاب احد کرخاطب مونث غائب الما یطاب تطاب حکایت تکلم
و نو نه ای که عوض فتح بوده اند ساکت شوند بحر بی ضرب و جائز پنج اندام و لا
ولا ام امر لای نمی ان شرطیه چنانچیم لم یضرب لم یضرب لم یضرب
لما یضرب لما یضرب لما یضرب او اه لیضرب لیضرب لیضرب او اه لا یضرب
لا یضرب لا یضرب او اه ان یضرب ان یضرب ان یضرب او اه ولا م امر و ش
صیغه داخل شود چنانکه گذشت در وصیقه کلمه نزد داخل شو چنانکه لا
لیضرب و درش صیغه مخاطب مجمل نیز داخل شود چنانکه کوئی لتضرب
لتضرب یا تضربوا لتضربوا لتضربوا فصل از مخاطب انضرب

[illegible]

معلوم گیرند و طریق اخذ آنست که حرف مستقبل که تاسی اول
وی اندازد اگر اربعه حرف مضارع تحریک باشد احتیاج به مزه نباشد امر
بهان تا کنند و حرکت آخر و نون عوض رفع که در آخر مستقبل باشد بوقفی
شود پس باب تفعل امر حاضر برین وجه باشد صرف صرف فاعل فی
صرف فاعل و برین قیاس و در باب فاعله چون ضارب ضارب با
ضاربوا و در باب تفاعل گوئی تضارب تضارب تضاربوا اما آخر
و در باب فعلیه و خرج و حرجا و حرجوا اما آخر و اگر اربعه حرف مستقبل است
باشد احتیاج افتد به مزه وصل زیرا که ابتدا بساکن ممکن نیست پس اگر اربعه
آن ساکن ضمیر باشد به مزه را مضموم گردانند و حرکت آخر و نون عوض رفع را
بوقفی بیگیرند چون اضرب اضرب اضرب اضرب اضربوا اگر بساکن
فتمه باشد یا کسر به مزه را مکسور گردانند و آخر را موقوف چون اعلم
اعلم اعلم اعلم اعلم اعلم اضرب اضرب اضربوا اضربوا اضربوا
اضربوا و چون به مزه وصل متصل شود بما قبل خود ساقط گردد و عبارت
تلفظ در کتاب باقی ماند چون فاعل ثم طلب فصل مجموع افعال
بر انواع است از هم و سعی لازم آنست که از فاعل تجاوز نکند

معلوم گیرند و طریق اخذ آنست که حرف مستقبل که تا است اول
 وی اندازند اگر مابعد حرف مضارع متحرک باشد احتیاج به مزه نباشد
 بهمان بنا کنند و حرکت آخر و نون عوض رفع که در آخر مستقبل باشد بوقی
 شود پس بابت قبیل امر حاضر برین چه باشد صرف صرفاً مضارع فی
 صرفاً صرفن و برین قیاس و در باب فعلة چون ضارب ضارباً
 ضاربوا و در باب تفاعل گوی تضارب تضارباً تضاربوا تا آخر
 و در باب فعلله و خرج و خرجاً و خرجوا تا آخر و اگر مابعد حرف مستقبل
 باشد احتیاج افتد به مزه وصل زیرا که ابتدا بیاکن ممکن نیست پس اگر مابعد
 آن ساکن ضمه باشد به مزه را مضوم گردانند و حرکت آخر و نون جمع
 بوقی بیچکنند چون اضرب اضرباً اضربوا اضربوا اضربوا اگر مابعد
 فتحه باشد یا کسر به مزه را مکسور گردانند و آخر را موقوف چون اعظم
 اعظموا اعظموا اعظموا اعظموا اعظموا اعظموا اعظموا اعظموا
 اعظموا و چون حمزه وصل متصل شود بجا قبل خود ساقط گردد و عبارت
 تلفظ در کتاب باقی ماند چون فاعل ثم طلب فصل مجموع افعال
 بر دو نوع است تامة و سدی لازم آنست که از فاعل تجاوز نکند

فصلان نیز آید چون **مُحْمَدٌ** هر چه برین در نهان آمد است آن را
صفت میخوانند فصل بدانکه صیغه **فَعَالٌ** باشد را بود فاعل چون **جُلَّ**
ضَرَبَ امْرَأَةً ضَرْبًا مذکر و نشود وی کیسان است و قول نیز **سَالَهُ** را بود
چون **جُلَّ طَلُوبٌ** و **امْرَأَةٌ طَلُوبٌ** و گاه باشد که تا زیاده کند برای
زیادتی **سَالَهُ** چون **جُلَّ عِلَّالَةٌ** و **امْرَأَةٌ عِلَّالَةٌ** و **جُلَّ فَرْقَةٌ** و **امْرَأَةٌ فَرْقَةٌ**
و **مُفْضِلٌ** و **مُفْضِلٌ** و **فِئِلٌ** نیز **سَالَهُ** را بود مذکر و مؤنث در کیسان است
چون **جُلَّ مَفْضَالٌ** و **امْرَأَةٌ مَفْضَالٌ** و **جُلَّ نَطِيقٌ** و **امْرَأَةٌ نَطِيقٌ**
و **جُلَّ تَشْرِيرٌ** و **امْرَأَةٌ تَشْرِيرٌ** و **فَعَالٌ** نیز **سَالَهُ** را بود چون **جُلَّ طَوَالٌ** و **امْرَأَةٌ**
طَوَالٌ فصل اسم مفعول از ثلاثی مجرد در وزن **مَفْعُولٌ** آید چون **مَضْرُوبٌ**
مَضْرُوبَانِ و **مَضْرُوبُونَ** تا آخر فصل اسم فاعل از ثلاثی مزید فی و از رباعی
مجرد و مزید فی چون **فِئِلٌ** مستقبل معلوم آن باب باشد چنانکه میم مضموم
بجای حرف استقبال نهاده شود و ما قبل آخر کسور گردد اگر کسور
باشد چون **مَكْرُمٌ** و **مُدْحَرَجٌ** و **مُسْتَدْحَرَجٌ** و اسم مفعول چنین مستقبل
بجای آن باب باشد چنانکه میم مضموم بجای حرف استقبال نهاده شود
قبل آخر مضبوط شود چون **مَكْرُمٌ** و **مُدْحَرَجٌ** و **مُسْتَدْحَرَجٌ** و مجموع

ساکنین بقیه و قل شد فتحه قاف را بضمه بدل کردند و لالت کند که عزیز
فصل که افتاده است و او بود دنیا مستقبل معلوم بقول یقولان یقولون
تا آخر یقول در اصل یقول بود ضمیر و او ثقیل بود نقل کرده بمثل
دادند یقول شد و در یقول و ثقیل و او بالتقاء ساکنین بقیه و امر
حاضر معلوم قل قول قول قولی قولاً قلن اصل قل اقول مأخوذ
از یقول ضمیر و او ثقیل بود نقل کرده بمثل دادند و او بالتقاء ساکنین بقیه
اقل شد بحرکت قاف از همزه وصل ستغنی شدند همزه نیز بقیه و قل شد را
رسد که گوئی قل از یقول مأخوذ است چون تا انداخته شد و لام بوساکن
گشت و او بالتقاء ساکنین بقیه و قل شد امر غایب معلوم یقول یقولان یقولوا
تا آخر نهی غایب لا یقول لا یقولان لا یقولوا تا آخر امر حاضر بان
ثقیله قولن قولان قولن تا آخر بانون خفیفه قولن
قولن قولن امر غایب بانون ثقیله یقولن یقولان یقولن
تا آخر نهی لا یقولن لا یقولان لا یقولن تا آخر بانون خفیفه
لا یقولن لا یقولن لا یقولن در قولن و یقولن و لا یقولن و او
پایز پس اندر که التقاء ساکنین نماید ماضی مجهول قبل قیل

ساکنین بقیه و قل شد فتحه قاف را بضمه بدل کردند و لالت کند که عزیز
فصل که افتاده است و او بود دنیا مستقبل معلوم بقول یقولان یقولون
تا آخر یقول در اصل یقول بود ضمیر و او ثقیل بود نقل کرده بمثل
دادند یقول شد و در یقول و ثقیل و او بالتقاء ساکنین بقیه و امر
حاضر معلوم قل قول قول قولی قولاً قلن اصل قل اقول مأخوذ
از یقول ضمیر و او ثقیل بود نقل کرده بمثل دادند و او بالتقاء ساکنین بقیه
اقل شد بحرکت قاف از همزه وصل ستغنی شدند همزه نیز بقیه و قل شد را
رسد که گوئی قل از یقول مأخوذ است چون تا انداخته شد و لام بوساکن
گشت و او بالتقاء ساکنین بقیه و قل شد امر غایب معلوم یقول یقولان یقولوا
تا آخر نهی غایب لا یقول لا یقولان لا یقولوا تا آخر امر حاضر بان
ثقیله قولن قولان قولن تا آخر بانون خفیفه قولن
قولن قولن امر غایب بانون ثقیله یقولن یقولان یقولن
تا آخر نهی لا یقولن لا یقولان لا یقولن تا آخر بانون خفیفه
لا یقولن لا یقولن لا یقولن در قولن و یقولن و لا یقولن و او
پایز پس اندر که التقاء ساکنین نماید ماضی مجهول قبل قیل

پایز پس اندر که التقاء ساکنین نماید ماضی مجهول قبل قیل

قیلو اما آخر قیل در اصل قول بود کسر بر او ثقیل بود و بقاف دادند بعد
 حرکت قاف قول شد و او ساکن با قبل او مکسور پیش او منقلب شد و یاء
 از قن تا آخر بالتقای ساکنین افتاد ضمیه اصل قاف باز آمد صورت معلوم
 مجهول و امر یکی شد اصل قن علوم قولن است و اصل قن مجهول قولن و
 اصل قن امر قولن مستقبل مجهول یقال یقالان یقالون تا آخر
 یقال در اصل یقول بود و او متحرک با قبل او حرف صیغ ساکن حرکت او
 نقل کرده بقاف دادند و او در اصل متحرک بود اکنون با قبل و
 مضبوط گشت آن و او را با الف بدل کردند یقال شد همچنین در دیگر
 الفاظ و در یقولن الف بالتقای ساکنین بیفتاد امر غایب مجهول
 یقول یقالا یقالو اما آخر نهی غایب مجهول لا یقول لا یقالا
 لا یقالو اما آخر اسم فاعل قائل قائلان قائلون تا آخر فاعل و اصل
 قائل بود چون او را در فعل ماضی با الف بدل کردند در اسم فاعل
 چنین کردند الف را حرکت کسره دادند قائل شد اسم مفعول
 مقول مقولان مقولون تا آخر مقول در اصل مقوول بود و شد بر
 و او ثقیل بود و نقل کرده با قبل و اندیک و او بیفتاد

و در یقولن الف بالتقای ساکنین بیفتاد امر غایب مجهول یقول یقالا یقالو اما آخر نهی غایب مجهول لا یقول لا یقالا لا یقالو اما آخر اسم فاعل قائل قائلان قائلون تا آخر فاعل و اصل قائل بود چون او را در فعل ماضی با الف بدل کردند در اسم فاعل چنین کردند الف را حرکت کسره دادند قائل شد اسم مفعول مقول مقولان مقولون تا آخر مقول در اصل مقوول بود و شد بر و او ثقیل بود و نقل کرده با قبل و اندیک و او بیفتاد

یَبَاحُ یَبَاحَانِ یَبَاحُونَ تا آخر بر قیاس بقال فصل اجوف واوی باب
فَعَلَ یَفْعَلُ الخوف رسیدن ماضی معلوم خَافَ خَافَا خَافُوا تا آخر خَا
در اصل خوف بود و او متحرک با قبل او مفتوح و او را با الف تهل کرد
خاف شد خَفِیَ در اصل خوفن بود و کسر بر و او ثقیل بود و با قبل و او مذکر
سلب حرکت تهل و او بالتعاقب ساکنین میفاید خَفِنَ شد و درین موضع
بیان باب رعایت کردند که در اصل فَعَلَ بود نه دلالت بر مجذوف
مستقبل معلوم یَخَافُ یَخَافَانِ یَخَافُونَ تا آخر ماضی مجهول خِيفَ
خِيفُوا تا آخر مستقبل مجهول یَخَافُ یَخَافَانِ یَخَافُونَ تا آخر ماضی مجهول خِيفَ
خِيفُوا تا آخر نون ثقیله و خفیفه بر قیاس گذشته و اجوف ازین باب اصل
آمده است اسم فاعل از یَبَاحُ بَاحٍ و اسم مفعول یَبِیحُ در اصل مَبِیْعٌ بود
بر یا ثقیل بود و نقل کرده با قبل و او مذکر پیش بعضی افتاد و سبب شد بعد و او
یا که در ذره با قبل یا که سبب کرد و ناماست نه نشود و با جوف واوی میباید شد
مفعول پیش بعضی و او زائده افتاد و میباید شد بر وزن مَفْعَلٌ نه یا یکشته
در ذره میباید شد بر وزن مَفْعِلٌ اسم فاعل از خَافَ خَافَا خَافُوا
تا آخر اسم مفعول خُوفٌ نه که در اصل مَخُوفٌ بود یکی از و در او

و تدریج در اصل تدعو بن بود کسر در و اول قبل بود با قبل دادند و بعد از
سلب حرکت با قبل و او بالتعای ساکنین بنیاد و تدریج تدعو بن بود درین
چون حرف ناصبه در آید گوئی لن تدعو لن تدعو لن تدعو اما آخر درین
که عوض رفع اند از هفت لفظ ساقط شوند منصبی نون ضمیر بر حال خود
و اگر جازمه در آید گوئی لم تدع لم تدع لم تدع و او بجز می
و نون می که عوض رفع اند نیز میفتند و نون ضمیر بر حال خود باشد
اگر حاضر ادع ادعوا ادعوا ادعوا ادعوا و او با فاء
و نونهای عوضی بنیادند و بوقفی چنانکه بجز می بانون ثقیله
ادعون ادعون ادعون ادعون ادعون ادعون بانون خفیفه
ادعون ادعون ادعون ماضی مجهول و می دعوا دعوا اما آخر
افضل دعی دعو بود و اول سبب کسره با قبل باشد و اصل دعو دعوا
بود و او تحرک با قبل او کسور آن و او را بیابید کردند و دعوا شد
بعده ضمه بر با ثقیل بود و نقل کرده با قبل دادند بعد سلب حرکت
با قبل بالتعای ساکنین بنیاد دعوا شد مستقبل مجهول یعنی
دعون تا آخر دعی در اصل تدعو بود و او واقع شد در چهارم جاکر حرکت

بدان که کسر در و اول قبل بود با قبل دادند و بعد از سلب حرکت با قبل و او بالتعای ساکنین بنیاد و تدریج تدعو بن بود درین چون حرف ناصبه در آید گوئی لن تدعو لن تدعو لن تدعو اما آخر درین که عوض رفع اند از هفت لفظ ساقط شوند منصبی نون ضمیر بر حال خود و اگر جازمه در آید گوئی لم تدع لم تدع لم تدع و او بجز می و نون می که عوض رفع اند نیز میفتند و نون ضمیر بر حال خود باشد اگر حاضر ادع ادعوا ادعوا ادعوا ادعوا و او با فاء و نونهای عوضی بنیادند و بوقفی چنانکه بجز می بانون ثقیله ادعون ادعون ادعون ادعون ادعون ادعون بانون خفیفه ادعون ادعون ادعون ماضی مجهول و می دعوا دعوا اما آخر افضل دعی دعو بود و اول سبب کسره با قبل باشد و اصل دعو دعوا بود و او تحرک با قبل او کسور آن و او را بیابید کردند و دعوا شد بعده ضمه بر با ثقیل بود و نقل کرده با قبل دادند بعد سلب حرکت با قبل بالتعای ساکنین بنیاد دعوا شد مستقبل مجهول یعنی دعون تا آخر دعی در اصل تدعو بود و او واقع شد در چهارم جاکر حرکت

و اما کسر در و اول قبل بود با قبل دادند و بعد از سلب حرکت با قبل و او بالتعای ساکنین بنیاد و تدریج تدعو بن بود درین چون حرف ناصبه در آید گوئی لن تدعو لن تدعو لن تدعو اما آخر درین که عوض رفع اند از هفت لفظ ساقط شوند منصبی نون ضمیر بر حال خود و اگر جازمه در آید گوئی لم تدع لم تدع لم تدع و او بجز می و نون می که عوض رفع اند نیز میفتند و نون ضمیر بر حال خود باشد اگر حاضر ادع ادعوا ادعوا ادعوا ادعوا و او با فاء و نونهای عوضی بنیادند و بوقفی چنانکه بجز می بانون ثقیله ادعون ادعون ادعون ادعون ادعون ادعون بانون خفیفه ادعون ادعون ادعون ماضی مجهول و می دعوا دعوا اما آخر افضل دعی دعو بود و اول سبب کسره با قبل باشد و اصل دعو دعوا بود و او تحرک با قبل او کسور آن و او را بیابید کردند و دعوا شد بعده ضمه بر با ثقیل بود و نقل کرده با قبل دادند بعد سلب حرکت با قبل بالتعای ساکنین بنیاد دعوا شد مستقبل مجهول یعنی دعون تا آخر دعی در اصل تدعو بود و او واقع شد در چهارم جاکر حرکت

مستقبل معلوم یعنی زیریان زیریون تا آخر واحد نون محاطه
 و جمع وی یکسان است لیکن جمع بر اصل خود است بر وزن تفعیل و جمع
 در اصل تریسین بود کسره بر یا ثقیل بودند خستند یا که لام فعلت بالتقاء
 ساکنین بیفتاد و تریسین شد بر وزن تفعیل چون ناصبه در آید گوئی
 لن زیری و چون جائزه در آید گوئی لم زیرم یا بخبری بقیه چنانچه
 و او در لم بیع امر حاضر ایم اینیا از مواتی از مینا از مین بانون
 ثقیل از مین تا آخر بانون خفیفه از مین از مین از مین مستقبل جمع
 زیری زیریان زیریون تا آخر بر قیاس فعلی اسم فاعل را بر میان
 را مین را سینه را سیتان را سیات اسم مفعول مری مریان
 مرییون تا آخر مریی و اصل مری مری بود و او را یا کردند و یا را
 دریا او غام کردند و می را برای مناسبت یا کسره داود مری شد
 ناقص و او می از باب فعل یفعل الرضی و الرضوان خوشنود
 شدن و پسندیدن ماضی معلوم رضی رضیا رضوا تا آخر
 اصل رضی رضو بود و او در طرف تهل او کمسور و او را سیاه
 کردند رضی شد و رضو در اصل رضو بود و او برای کسره تهل

مری مریان
 مرییون
 مرییون
 مرییون

امر امر او اما آخر مستقبل یا مریمران یا مرون آخر چنانچه در
صحیح آمده شد امر حاضر او مر او مر او اما آخر اصل او مر او مر
بود و هفده جمع شد ناول مضموم ثانی ساکن ثانی را با و بدل کردند
برای ضمیه ماقبل اگر اول یکسو باشد ثانی بیابدل شود و چنانکه در امر
حاضر آب یا دب گوئی ایذب و اگر مفتوح بود دوم بالف شود و چنانچه
گوئی آسن در اصل آسن بود هفده ثانی مناسبست حرکت ماقبل الف شد
مهمو العین صحیح الزا سباناک کردن شیر ز آریزیر چون ضرب
ایض بهمو اللام صحیح القرا خواندن قراء یقر چون منع میخ مهمو اللام
واجوب یائی الجوی آمدن جابجی مجابف جابجی نجاب مجباف مجبجی الاهی
نهی لاتی مهمو الفا و ناقص الاتی والایان آمدن الاتی یاتی چون عی بر
و در امر گوئی آیت همزه میانش مهمو العین و مثال الواو زنده در گور کردن
و آید چون عدا یعی مهمو العین و لقیف مفروق الواو عده که گونا
و آری بی بی چون قی یقی مهمو الفا و لقیف قرون الاهی جای
گرفتن آوی یا فیری چون لوی یطوی مهمو الفا و مضی الایاتیه پیشو
آردن ام یا تم چون مدید حکم مضاعف دار و پس حکم مهمو هز سب

و در امر امر او اما آخر مستقبل یا مریمران یا مرون آخر چنانچه در
صحیح آمده شد امر حاضر او مر او مر او اما آخر اصل او مر او مر
بود و هفده جمع شد ناول مضموم ثانی ساکن ثانی را با و بدل کردند
برای ضمیه ماقبل اگر اول یکسو باشد ثانی بیابدل شود و چنانکه در امر
حاضر آب یا دب گوئی ایذب و اگر مفتوح بود دوم بالف شود و چنانچه
گوئی آسن در اصل آسن بود هفده ثانی مناسبست حرکت ماقبل الف شد
مهمو العین صحیح الزا سباناک کردن شیر ز آریزیر چون ضرب
ایض بهمو اللام صحیح القرا خواندن قراء یقر چون منع میخ مهمو اللام
واجوب یائی الجوی آمدن جابجی مجابف جابجی نجاب مجباف مجبجی الاهی
نهی لاتی مهمو الفا و ناقص الاتی والایان آمدن الاتی یاتی چون عی بر
و در امر گوئی آیت همزه میانش مهمو العین و مثال الواو زنده در گور کردن
و آید چون عدا یعی مهمو العین و لقیف مفروق الواو عده که گونا
و آری بی بی چون قی یقی مهمو الفا و لقیف قرون الاهی جای
گرفتن آوی یا فیری چون لوی یطوی مهمو الفا و مضی الایاتیه پیشو
آردن ام یا تم چون مدید حکم مضاعف دار و پس حکم مهمو هز سب

و در امر امر او اما آخر مستقبل یا مریمران یا مرون آخر چنانچه در

بر قیاس آن باب بود المضاعف المتکثرین ماضی معلوم
 تَمَامًا وَاَتَا اَخرتہ در اصل مد و بود چون اِجْمَاع و حرف از یک سبب
 ثقیل بود و اول را ساکن کرده در دوم او غام کردند و شد و درین
 تا آخر چون ال و م ساکن لازم بود او غام حکم نشد و بجای خود ماند
 معلوم میماند و چون تا آخر تَمَامًا در اصل مد بود و حرکت دال اول را
 نقل کرده بمقابل وادند اول در دوم ادغام کردند و شد و درین
 ممکن نبود و چنانچه در مد ماضی مجهول تَمَامًا وَاَتَا اَخر مستقبل
 تَمَامًا وَاَتَا اَخر امر حاضر و مضارع و چهار وجه جایز است
 تَمَامًا وَاَتَا و در باب الفاط یک وجه آمد و آمدی تَمَامًا وَاَتَا و مضارع
 خواه مذکر خواه مؤنث نیز چهار وجه است لِتَمَامًا وَاَتَا و برین قیاس است اجاب
 نھی لِتَمَامًا وَاَتَا و لِتَمَامًا وَاَتَا و حال چه بلم لم یعلم لم یعلم و مضارع
 سه باب اصول آمده است اول فعل یفعل چنانکه گذشت و دوم
 فعل یفعل چون تَمَامًا وَاَتَا و تَمَامًا وَاَتَا و تَمَامًا وَاَتَا و سوم فعل
 یفعل چون تَمَامًا وَاَتَا و تَمَامًا وَاَتَا و تَمَامًا وَاَتَا و در باب ر و ج
 جایز است زیرا که ضمیر از برای موافقت عین مستقبل

[illegible]

[illegible]

شود چون گفته شد و فلان مائه و قمر آخته بد آنکه از مزید ثلثی و رباعی
 مجر و مزید فی مخرج ریم اسم کان و اسم زمان بر وزن اسم مفعول
 آن باب بود چون مکرم و مخرج و مستخرج فصل بد آنکه فعل لفعیل
 مشروط است یا آنکه عین فعل او و یا لام فعل او حرفی از حروف خلق
 باشد و آن شش حرفست همزه و واو و حاء و عین و غین و و مثال این
 باب چون وضع یضع و او در مستقبل معلوم بنفیا و زیرا که در اصل وضع
 بوده است چنانکه در یبعد بعد کسره ضاده را بفتحه تبدیل کرد و جهت
 نفی حرف خلق بخلاف و جل یوجل که و او باقی ماند بر حال خود
 باب افعال صحیح ماضی اگر ماکرما اگر مواتا آخر مستقبل یکم
 یکریان یکرمون تا آخر اصل یکرم یکرم بوده است چون اگر م که در
 اصل او اگر م و در همزه جمع شد مذکری را از جهت گزافی انداختند و در باب
 الفا نیز افتاد جهت نفی اگر م حاضر از مستقبل مخاطبند
 و گویند اگر ماکرما اگر مواتا آخر و این بمنزله قطعی است چون با قبل خود
 متصل شود ساقط گردد چون فاکرم و ثم اکرم و نون تفتیل
 بخفیف بر آن قیاس که دانسته شد اسم فاعل

22

لا اله الا انت سبحانك
اشهد انك انت الصمد

لا توضع الا حجاب دوست دشمن احب بيا
 المحب المحب الامر احب احب كفى لا تحب لا تحب
 محرمو الفا الايمان گرویدن اسن بوسن ايماناد و همزه جمع شدند
 اول كمسورثاني ساكن واجب شد قلب دوم بيا و در آسن الف
 و در اوسن بوا و چنانكه در مانتقم معلوم شد و در بوسن بون
 قلب همزه بوا و جانيرست نه واجب باب تفصيل اين باب
 براتي كمثر باشد چون طفت و طوت و فتح الباب فتح الالباب
 و مات المال موت المال و از بر كمباله باشد چون صرح و صير
 و صرح نيك بود باشد و از براي تعديه بود چون فرج زير و فرج
 و از براي نسبت نيز باشد چون فسقه امي نسبت به الى الفسق و كفر
 نسبت به الى الكفر و مصداق اين باب بر وزن تفصيل آيد غالب و فعال چون
 زابا و تفعله چون تبقر و فعال چون سلا و كذا ما يسهل آيد صرح مثال و اجوبه
 مضامين اين باب يك قياس است چون كرم و و ص و قول و حبس و ناقص
 شني شني تشنيه الشني الشني لا تشن مصداقش اين باب تا برون
 كاه و نگاه باشد كه بر وزن تفصيل آيد از جهت ضرورت شعر چون

الحسين بن علي

[illegible]

والات برکرت و بیاری
سیار طواف کرد و در

سینکھو

شیخ الاسلام

و من بعد

این کتاب در دسترس است

مجلس

کسی مرتبہ نہ دے
 خزانہ علم اور دانش کے
 بھوکے کھڑے ہوئے
 تھکنے والا کھڑے ہوئے
 خواہتے وہ کہ کھڑے نہ ہو
 الفقہاء والحدیث کے
 رات دن علم اور شعوب
 ہو گئی اور ان کے
 سب کو مدد ملے

[illegible]

سندھ کی طرف سے

دوست و رفیق

11

۵۲
۱۳۳۲

بعض

فصل اول

حسب الامر

...

2

11

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰

۱۳۸۵



1

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

و او بعد از سلب کت با قبل و او ساکن با قبل کسور بیامیل شد
 انقید شد متقبل مجبول تقیاد ما آنه یا قصل و او می
 الا تخا اسوده شدن انخی انخی انخی اء المنة
 المنة المنة لا تمنح و برین قیاس بود لصفیت مقرون انزوا
 گوشه گرفتن انزوی نیز وی انزوا و فو نیز و ذاک نیز وی
 امر حاضر انزوی لا تنز و مضاعف الانضیاب
 رینجه شد انضیاب انضیاب انضیاب انضیاب امر انضیاب
 انضیاب مکی لا تنضیاب باب استفعال این باب برای
 طلبین باشد چون استکت و استخرج و شاید که برای
 استفعال باشد از حالی سجالی چون استخر الطین استوق اعمل
 شاید که معنی تقاد باشد چون استکبر و استعصم مثال او می
 الاستیجاب استجاب استجاب استجاب استجاب استجاب
 فیه استوجب امر استوجب بنی لا استوجب بر قیاس
 استیجاب او را استوجب با بود او بجهت کشف با قبل باشد اجوف و او می
 الاستقامه استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت

سید ابی اسحاق
 و او می
 انقید شد
 الا تخا
 المنة
 انزوا
 انضیاب
 استفعال
 الاستیجاب
 الاستقامه

و او می
 انقید شد
 الا تخا
 المنة
 انزوا
 انضیاب
 استفعال
 الاستیجاب
 الاستقامه

ناقص و اوصی الاستیفاء غیر زدن استیجی بجای استیفاء المستیجی
 المستیجی امر استجب منی لا تستجب لفیف مقرون الاستیفاء
 شرم و دشمن استیفاء استیجی استیفاء و نه مستیجی و مستیجی
 استیجی منی لا تستجب و شاید که گویند استیجی استیجی
 استیفاء و نه مستیجی استیجی لا تستجب و در تحقیق جایز است
 که ادغام کنند و گویند حی یحیی لفیف مفروق استیجی
 بیستوی استیفاء مستوف استوف لا تستوف و نه استیفاء
 الاستیفاء تمام شدن کار استجب استیفاء استیفاء
 استیفاء امر استجب استیفاء استیفاء
 استیجی استیفاء لا تستیفاء لا تستیفاء برین قیاس استیفاء امر غائب
 و نه غائب و چه باب تفعل و این باب اکثر مطاوع
 فعل باشد چون قطعه فمقطع و معنی تکلف و تشبه آید چون
 تجل و زهد و معنی عملت آید چون تجرد ع زهد و چون در
 جمع جود و آید و غیره اما اندک آنکه خلط ۱۱۵
 استقبل باب تفعل و فاعل و تاجع شوند جایز باشد
 که یکی را بیشت از ند چون استقبل الما لک

[illegible]

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

